روزنامه شرق

اندیشه . گزارش

گفت‌وگو با «ساموئل آراندا» برنده جایزه «ورلدپرس فتو» صفحه ۸

مفقودالاثریم، گفت‌وگو با «رضا یزدانی» صفحه ۹

سرما کاسبی‌مان را گرم می‌کند صفحه ۱۰

«استوارت هال» جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز مطالعات فرهنگی درگذشت

میراث مارکسیسم انگلیسی

مهرداد امامی

استوارت هال، جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز برجسته مطالعات فرهنگی و از سردبیران بنیانگذار نیو لفت ریویو، ۱۰ فوریه ۲۰۱۴ در ۸۲سالگی پس از جدال با سرطان درگذشت. هال نخستین فردی بود که واژه «تاچریسم» را بر سر زبان‌ها انداخت و در تمام این سال‌ها کوشید با وجوه تماما مخرب نولیبرالیسم بریتانیایی به‌عنوان هارترین الگوی نولیبرالیسم در سطح عمل و نظر مبارزه کند. یکی از آخرین تلاش‌های او و همکارانش (دورین میسی و مایکل راستین) در قالب مجله «Soundings» بود که سعی داشته و دارند «مانیفست کیلبرن» خود را به‌عنوان فراخوانی عمومی جهت پیوستن به مبارزه علیه نولیبرالیسم جهانی کنند. اهمیت پروژه «مانیفست کیلبرن» از آن‌روست که هال و دیگر همکارانش درصدد آنند تا به واسطه پرداختن به اقتصاد سیاسی نولیبرال بریتانیا تاثیر ویرانگر آن را بر همه وجوه زندگی اجتماعی مدرن برملا سازند و نمونه‌ای از آنچه را «بدیل سوسیالیستی» نام گرفته، ولو در عرصه فرهنگ و نظریه فرهنگی و پیوند آن با سیاست، به دست دهند. در همین راستا، تاکنون سه شماره از مجله «ساندینگز» (شماره‌های ۵۳، ۵۴ و ۵۵ این نشریه در بهار، تابستان و زمستان سال ۲۰۱۳) اختصاصا با محور همین مباحث انتشار یافته‌اند: شماره۵۳ با عنوان «پس از نولیبرالیسم؟»؛ شماره۵۴ با عنوان «امید و تجربه» و شماره ۵۵ با عنوان «ارزش‌ها به‌مثابه کالا» که یکی از آخرین مقالات هال نیز با نام «نولیبرالیسم عقل سلیم» یا عقل سلیم نولیبرال در آن حضور دارد.

آنچه در این یادداشت به اختصار و به بهانه درگذشت استوارت هال بر آن تاکید داریم و معتقدیم باید همواره به آن عنایت داشت، توجه به میراث پراهمیت او و نسلی از مارکسیست‌های انگلیسی در شکل‌گیری ارگان‌ها و ژورنال‌های آکادمیک چپ به‌عنوان مراجع اصلی اندیشه‌ها و تحلیل‌ها و نظروزری‌های سوسیالیستی است. به‌طور مثال، مجله نیو لفت ریویو (NLR) که امروز ۵۴سال از زمان پیدایش آن می‌گذرد، باوجود تمام تحولات درونی‌اش، یکی از معتبرترین ژورنال‌های اندیشه چپ آکادمیک در سرتاسر جهان محسوب می‌شود. ژورنالی که البته صرفا محدود به تولید متن برای مشتی متخصص نبوده و در خلال سال‌های فعالیت خود همواره سعی داشته در ارتباط مستقیم با کارگران، مردم عادی، دانشجویان و... باشد و برنامه‌ها و سخنرانی‌های بیشماری هم از بدو پیدایشش ترتیب داده است. به گفته هال در سرمقاله شماره نخست نیو لفت ریویو در ژانویه ۱۹۶۰: «ما باید به شهرها و شهرک‌ها، دانشگاه‌ها و کالج‌های فنی، باشگاه‌های جوانان و شعبات اتحادیه‌های کارگری برویم و از آنها سوسیالیست بسازیم.»[1] ژورنال نیو لفت ریویو در بدو شکل‌گیری خود حاصل تلاش افرادی چون استوارت هال،ای. پی. تامپسون، ریموند ویلیامز و... در قالب دو سنت مارکسیسم انگلیسی پیشاپیش موجود بود.

استوارت مک‌فِیل هال، متفکر اهل جامایکا به تاریخ سوم فوریه ۱۹۳۲ در شهر کینگستون در خانواده‌ای طبقه متوسطی دیده به جهان گشود. او در ۱۹۵۱ با کسب بورسیه‌ای از کالج مرتون در دانشگاه آکسفورد راهی انگلستان شد و مدرک فوق‌لیسانس خود را از آنجا گرفت. وی که پیش‌تر با اندیشه‌های مارکس آشنایی یافته بود و به‌عنوان یک سیاه‌پوست همواره مساله ناسیونالیسم و مبارزه ضداستعماری/ضدامپریالیستی برایش معنایی جدی داشت، با فعالیت گروه‌های چپ آشنا شد و بعدها با همکاری دو گروه از مارکسیست‌های منتقد استالینیسم و تصرف مجارستان در سال ۱۹۶۰ مجله نیو لفت ریویو را بنیان گذاشتند؛ مجله‌ای که بنا به گفته خود هال در سرمقاله نخستین شماره‌اش، «تکامل دو مجله پیشاپیش موجودِ دانشگاه‌ها و لفت ریویو و نیو ریزنر» بود. در آن زمان، دو گروه مارکسیست انگلیسی عمده حول دو نشریه مذکور فعالیت می‌کردند: نخست، حلقه نشریه نیو ریزنر که پیرامون افرادی چون ادوارد تامپسون، جان سَویل، کریستوفر هیل و اریک هابزبام شکل گرفته بود که غالبا سابقه فعالیت حزبی داشتند و خود را «ژورنال اپوزیسیون کمونیستی دموکراتیک» می‌نامیدند. و دوم، عمدتا دانشجویان نسل دهه ۱۹۵۰ که گرایشات «حزبی» در میانشان کمتر دیده می‌شد و شخصی چون هال به گفته خودش در مقاله «حیات و زمانه فِرست نیو لفت» (۲۰۱۰) به آن تعلق داشت. هال در سرمقاله شماره نخست نیو لفت ریویو عنوان می‌کند که دغدغه اصلی دست‌اندرکاران این ژورنال، نقد سیاست به میانجی فرهنگ و برساختن انگاره‌ای نوین از امر سیاسی و مقاومت (سیاسی/فرهنگی) است. بنا به گفته هال: «هدف به میان کشیدن سینما یا فرهنگ نوجوانان در نیو لفت ریویو این نیست که به نحوی شیک نشان دهیم که با زمانه می‌سازیم. این موارد مستقیما مربوط به مقاومت خلاقانه مردمی می‌شوند که مجبورند تحت لوای سرمایه‌داری زیست کنند. امروز تجربه ما از زندگی به نحوی شگفت‌آور چندپاره است. رسالت سوسیالیسم آن است که مردم را در همان جایی ببیند که تاثر، آسیب، اجبار و انزجار به سراغشان می‌آید.»[2] آنچه در نیمه دهه ۵۰ و ابتدای دهه ۶۰ میلادی در پرتو دگرگونی ساختار طبقاتی جامعه بریتانیا رو به گسترش داشت، پیدایش سبک زندگی جدید در میان جوانان، اَشکال نوین زندگی شهری، اهمیت فزاینده مصرف در زندگی روزمره، تضعیف هویت‌های اجتماعی پیشین و مواردی از همین دست بود. بی‌سبب نیست که مباحث مرتبط با مطالعه میان‌رشته‌ای «فرهنگ»، یا آنچه در سال ۱۹۶۴ رسما با نام «مطالعات فرهنگی» به آکادمی راه یافت، نخست از بین پژوهشگران و متفکران بریتانیایی از جمله استوارت هال سر بلند کرد.

از این مورد که بگذریم، باوجود تمام کاستی‌ها و نقدهای مربوطه، تداوم و کار پیگیرانه نقد وجوه گوناگون سرمایه‌داری، به‌ویژه نولیبرالیسم، از جانب نشریات چپ سنت مارکسیسم انگلیسی یکی از دستاوردهای گرانبهای اندیشه چپ معاصر و به‌نوعی اعتبار آن بوده است. آنچه را می‌توان به‌عنوان میراث مارکسیسم انگلیسی (دست‌کم در عرصه ژورنال‌های تحلیلی) شناسایی کرد، آشکارا در پاراگراف پایانی «مانیفست کیلبرن: چالش ما با تفوق نولیبرالی» از زبان هال بیان شده است: «همه ما که مخالف روش کنونی هستیم، خواه داخل یا خارج از سیاست‌های حزب، یا سایر سازمان‌ها، باید نوآوری داشته باشیم. ما باید به ایجاد اختلال در خِرد عامیانه کنونی حمله بریم و تصوراتی را به چالش بکشیم که گفتمان سیاسی قرن بیست‌ویکم ما را سازماندهی می‌کنند. امیدواریم مانیفست ما، آغازگر گفت‌وگو با نسل جدیدی باشد که به واسطه تجارب سیاسی گوناگون شکل گرفته است. اکنون زمان چالش با واقعیت جدیدِ نئولیبرالیسم و ایجاد یک جهش است، نه تن در دادن به آن.»[3]

استوارت هال در زمانی از دنیا رفت که ۵۵ شماره از ژورنال «ساندینگز» و ۸۴ شماره از «نیو لفت ریویو» به ترتیب در بازه‌ای ۱۴ و ۵۴ ساله منتشر شده‌اند و او نقشی مهم در این میان ایفا کرده است.

یادداشت‌ها

1-New Left Review, Editorial, I/1, January-February 1960, page 2.

2- Ibid, 1.

۳- روزنامه «شرق»، شماره ۱۷۲۱، (۹۲/۲/۱۱)، صفحه ۱۱ (اندیشه)

به بهانه ترجمه کتاب «دیرینه‌شناسی دانش»

تاریخ جهان‌های متفاوت

پوریا شیبانی‌راد

«انسان در جریان مدرن‌شدن، همه خدایان المپ را کشته است و در خلال این کشتار، خود به قتل رسیده است»

میشل فوکو

اولین و اساسی‌ترین نسخه پساساختارگرایی، پساساختارگرایی دریداست اما نسخه دیگری هم وجود دارد و آن دیدگاه فوکو در دوره تبارشناسی در دهه ۱۹۷۰ است. در واقع کار فوکو به دو دوره دیرینه‌شناسی و تبارشناسی تقسیم می‌شود. درست است که تبارشناسی فوکو از همان جایی آغاز می‌شود که دیرینه‌شناسی او به پایان می‌رسد. اما از جهاتی، میان دیرینه‌شناسی و تبارشناسی تفاوت فلسفی قطعی وجود دارد. تفاوت روشن میان دیرینه‌شناسی و تبارشناسی آن است که در تبارشناسی تاکید بر قدرت است نه دانش، بر عمل است و نه زبان. فوکو در کتاب «دیرینه‌شناسی دانش» تلاش می‌کند آن روش فکری و نظری را که از کتاب تاریخ جنون آغاز کرده به‌طور مفصل توضیح دهد.

دلوز در کتاب جذاب «فوکو» معتقد است هرگاه فوکو از «دیرینه‌شناسی» دم می‌زند، قصدش آشکارکردن ساختار پنهان دانش در یک دوره تاریخی خاص است. دوره‌ای که بیشتر شامل فرض‌ها و پیشداوری‌های ناآگاهانه یا در واقع تعصباتی است که نوع تفکر هر دوره را سامان می‌دهد و مرز می‌بندد. پیشداوری‌هایی که حاوی آن دسته از قالب‌های ذهنی است که بر فردفرد فرهیختگان آن دوره اثر می‌گذارد.

فوکو مجذوب توصیف کانتی نقد به‌مثابه تحلیل و تامل بر محدودیت‌ها بود و در شیوه تحلیل خود از محدودیت‌های شناخت در حوزه‌های خاص که دیرینه‌شناسی نام دارد، این توصیف کانتی را به کار برده است. در واقع فوکو اصطلاح دیرینه‌شناسی را از کانت وام گرفته تا تاریخ چیزی را درنظر گیرد که صورت قطعی‌ای از تفکر را ضروری جلوه می‌دهد. دیرینه‌شناسی باید در مورد شرایطی که تحت آن، برای مثال درباره بیماری، گزاره‌هایی به طور یقینی درست و دیگر گزاره‌ها غلط پنداشته می‌شود با ما سخن بگوید. کانت مفاهیم پیشینی را به‌عنوان «ساختارهای علمی» در نظر گرفته است که به همه زمان‌ها و مکان‌ها مربوط می‌شود. اما تاکید فوکو بر ماهیت تاریخی و اقتضایی شرایط امکان علوم انسانی، نقد او را از محدودیت‌ها متمایز از نقد کانت می‌کند. در واقع فوکو از ما می‌خواهد ریشه‌یابی کانت از شرایط امکان شناخت علمی را به‌مثابه یک واقعه تاریخی در نظر بگیریم. عمل دیرینه‌شناختی فوکو آنچه را که او شرایط پیشینی تاریخی علوم انسانی همچون پزشکی می‌نامد توصیف می‌کند و روشن می‌سازد که چگونه این شرایط به‌طور شگرفی تغییر یافته است. او همچنین نشان می‌دهد که اگر این شرایط اقتضایی باشند، شناخت نباید ضرورتا شکلی را داشته باشد که دارد. فوکو همچون آلتوسر مفهوم حقیقت را به مثابه انطباق یا تناظر بین ایده‌ها و چیزها رد می‌کند و مانند آلتوسر این باور سنتی را که علم غربی به سمت اینگونه حقیقت پیش رفته است، مردود می‌داند. اما برخلاف آلتوسر این نکته را که علم غربی باید کماکان به طریقی پیش برود امری بدیهی تلقی نمی‌کند؛ بلکه باور سنتی به پیشرفت علم را به کلی رد می‌کند. فوکو می‌کوشد دوره‌های گذشته را از چشم خود آن دوره‌ها ببیند، بی‌آنکه دست به انتخاب گذشته‌نگر بزند. او هم کشف‌ها و دانش‌های گذشته را که برای ما مهم هستند در نظر می‌گیرد هم آن دانش‌هایی که امروزه به نظر ما عجیب و باورنکردنی می‌آیند. روش دیرینه‌شناختی فوکو از تاریخ علم، بازیافت همه آن دورریخته‌ها و شکست‌ها و حوزه‌های فراموش‌شده اندیشه بشری است. او در بررسی دوره‌های زندگی بشر صرفا نوعی توالی ایدئولوژی‌های مختلف می‌دید که برخی از آنها خود را علمی می‌دانند - باید در نظر داشته باشیم فوکو از به‌کاربردن واژه ایدئولوژی اجتناب می‌کند از آن‌رو که نمی‌خواهد بگوید که ایدئولوژی چیزی کاذب است و متفاوت با علم - بنابراین ما می‌توانیم به طرزی متفاوت، به‌عنوان مثال درباره سلامتی و بیماری، امر بهنجار یا امر نابهنجار بیندیشیم.

فوکو در مقاله‌ای که به سال ۱۹۷۲ تحت‌عنون «پاسخ به دریدا» نوشته است، دیدگاه خود را در مورد فلسفه‌اش به روشنی بازگو کرده است. به‌زعم فوکو انتظامی که صورت‌های گفتار، مفاهیم، نهادها و اعمال را به هم پیوند می‌دهد، نه از مقوله تفکر بنیادین فراموش‌شده، مستور یا انحراف‌یافته از اصل خود است نه از جنس ناخودآگاه فرویدی، بلکه دانش ناخودآگاهی دارد با اشکال و قواعد خاص خود. فوکو تلاش می‌کند رخدادهایی را بررسی و تحلیل کند که در نظام دانش ممکن است پیش آید و آنها را نه می‌توان در قانون عمومی «پیشرفت» خلاصه کرد نه در تکرار خاستگاه و سرچشمه. در واقع بخش اصلی و اساسی کار فوکو تحلیل این رخدادها، این دانش‌ها، این صورت‌های منتظمی است که گفتارها، نهادها و اعمال را به هم پیوند می‌دهند.

به‌عقیده‌فوکو تحلیل دیرینه‌شناختی، شکل‌گیری‌های گفتمانی را متمایز و توصیف می‌کند. یعنی تحلیل دیرینه‌شناختی باید این شکل‌گیری‌ها را مقایسه کند، آنها را در همزمانی‌ای که در آن حضور دارند، در مقابل یکدیگر قرار دهد، آنها را از شکل‌گیری‌های گفتمانی‌ای که همان تقویم را ندارند متمایز کند، آنها را بر مبنای خاص‌بودگی‌شان، در نسبت قرار دهد با کردارهای ناگفتمانی که آنها را احاطه می‌کنند و به‌مثابه عنصر عمومی برای این شکل‌گیری‌های گفتمانی عمل می‌کنند. به عقیده فوکو هنگامی که مطالعه دیرینه‌شناختی به یک نوع تکین از گفتمان می‌پردازد، برای این است که با مقایسه‌کردن، حدومرزهای گاه‌شمارانه آنها را نشان دهد؛ همچنین برای آن است که مقارن با آنها و در پیوند با آنها، حوزهای نهادینه را توصیف کند - مجموعه‌ای از رویدادها و کردارها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی را و زنجیره‌ای از فرآیندهای اقتصادی را که شامل نوسان‌های جمعیت‌شناختی، تکنیک‌های مددرسانی، مایحتاج‌نیروی کار، سطوح متفاوت بیکاری و... می‌شوند.

از نظر فوکو در تحلیل دیرینه‌شناختی، مقایسه همواره محدود و منطقه‌ای است. دیرینه‌شناسی به‌هیچ‌رو قصد ندارد شکل‌های کلی را نشان دهد، بلکه در پی آن است که پیکره‌بندی‌های تکین را ترسیم کند. افقی که دیرینه‌شناسی به آن می‌پردازد، یک علم، یک عقلانیت، یک ذهنیت یا یک فرهنگ نیست؛ بلکه درهم‌آمیختگی بینایجابیت‌هایی است که محدوده‌ها و نقاط تقاطع‌شان را نمی‌توانیم به‌یکباره تعیین و تثبیت کنیم. دیرینه‌شناسی یک تحلیل مقایسه‌ای است که قصد دارد گوناگونی گفتمان‌ها را در پیکره‌هایی متفاوت توزیع کند. از طرفی دیرینه‌شناسی نشان می‌دهد که عناصر گفتمانی کاملا متفاوت چگونه می‌توانند بر مبنای قواعد مشابه شکل بگیرند. و اینکه در انواع متفاوت گفتمان، تا چه حد این قواعد به شیوه‌های یکسان به کار بسته می‌شوند یا نمی‌شوند، تا چه حد در نظمی یکسان به یکدیگر مرتبط می‌شوند یا نمی‌شوند و تا چه حد برحسب الگویی یکسان چیده می‌شوند یا نمی‌شوند. دیرینه‌شناسی همچنین نسبت‌هایی را میان شکل‌گیری‌های گفتمانی و عرصه‌های ناگفتمانی مثل نهادها، رویدادهای سیاسی، کردارها و فرآیندهای اقتصادی نشان می‌دهد. هدف از این رابطه‌ها تعیین‌کردن این نکته است که آن قواعد شکل‌گیری که این مجموعه به آنها مربوط است چگونه می‌توانند به سیستم‌های ناگفتمانی پیوند خورند: درواقع دیرینه‌شناسی در پی تعریف‌کردن شکل‌های خاص مفصل‌بندی است.

تاریخ دیرینه‌شناختی، تاریخ جهان‌های متفاوتی است که چشم‌های انسان‌های متفاوت دیده‌اند. دستاورد فوکو آن است که برای لحظه‌ای آن چشم‌های متفاوت را به ما می‌دهد و برای لحظه‌ای ما را وامی‌دارد تا دریابیم دنیاهای مختلف از نگاه آن چشم‌ها چقدر می‌توانستند طبیعی و بدیهی به نظر برسند. به‌زعم فوکو رسالت اصلی، آزادکردن تاریخ اندیشه از بندگی‌اش در برابر برتری‌جویی است.

دیرینه‌شناسی دانش

میشل فوکو

ترجمه: نیکو سرخوش، افشین جهاندیده

ناشر: نی

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

ریویو

درباره «دموکرات‌ها! سخنگوی جمهوریخواهان نباشید»

صورت‌بندی افکارعمومی

«زمانی که واژه‌ای را می‌شنویم قالب یا قالب‌های ذهنی مرتبط با آن در مغز ما فعال می‌شود. ریچارد نیکسون برای یادگرفتن این قانون ساده، هزینه گزافی پرداخت. زمانی که وی به خاطر رسوایی واتر گیت تحت‌فشار بود تا استعفا دهد ناگهان به تلویزیون آمد و گفت: مردم آمریکا بدانید من احمق نیستم و همین‌جا بود که همه او را یک احمق تمام‌عیار دیدند، چراکه او به‌سادگی قالب ذهنی احمق را در ذهن مردم فعال کرده بود.» در نمونه‌ای دیگر جورج بوش در سخنرانی سالانه رییس‌جمهور در ژانویه ۲۰۰۴ در کنگره از همین قانون استفاده کرد و گفت: ما برای دفاع از آمریکا به رضایتنامه والدین نیاز نداریم.» اولین سوال این است که آیا ایالت‌متحده آمریکا باید برای حمله به عراق با اعضای سازمان ملل مشورت کند؟ یک انسان بالغ برای تصمیماتی که می‌گیرد به رضایتنامه والدین نیازی ندارد. از نگاه جمهوریخواهان، این دیگرانند که باید از آمریکا اجازه بگیرند و نه برعکس. واژه «رضایتنامه والدین» کاری که جورج بوش انجام داد فعال‌کردن صورت‌بندی ذهنی خانواده با الگوی پدر سختگیر و یادآوری رابطه پدر- فرزندی در این خانواده بود. نویسنده در این کتاب به توضیح دو نظام متفاوت «الگوی خانواده با پدر سختگیر» که مورد حمایت حزب دموکرات است و

دموکرات‌ها

جرج لاکوف

ترجمه محسن عسگری

نوبت چاپ: ۱۳۹۲

ناشر: ثالث

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

«الگوی خانواده با والدین حامی» که مورد نظر حزب جمهوریخواه است، می‌پردازد.

کتاب «دموکرات‌ها! سخنگوی جمهوریخواهان نباشید» نوشته جرج لاکوف در فهرست کتاب‌های پرفروش آمریکا بوده و موجب شهرت نویسنده آن شده است. لاکوف در این کتاب عقاید خود را درباره هنر صورت‌بندی مفاهیم به رشته تحریر درآورده و در این کتاب با بررسی ارزش‌های اخلاقی دموکرات‌ها و جمهوریخواهان به‌دلیل موفقیت‌های جمهوریخواهان اشاره و دلیل این موفقیت‌ها، پی‌بردن به اهمیت صورت‌بندی ذهنی افکارعمومی ذکر شده است. مطالعه این کتاب با سرفصل‌های «چگونه گفتمان عمومی جامعه را در اختیار بگیریم»، «ترمیناتور وارد می‌شود»، «یک لغت چه معانی‌ای در خود نهفته دارد»، «استعاره‌های ترور»، «تعابیر مرگبار»، «خیانت به اعتماد عمومی؛ فراتر از دروغ»، «راستگراها چه می‌خواهند»، «چه مفاهیمی دموکرات‌ها را متحد می‌کند» و «دموکرات‌ها چگونه پاسخ جمهوریخواهان را بدهند» به شناخت گفتمان‌های سیاسی مخاطب کمک می‌کند.

گزارش

۵۷؛ انقلاب پیش‌بینی‌ناپذیر

پیش‌بینی‌ناپذیربودن انقلاب ۵۷ موضوع سمیناری بود که با سخنرانی رامین مستقیم هفته پیش در موسسه پرسش برگزار شد. تمرکز بحث روی کتاب «دولت و انقلاب» دکتر بشیریه بود. آنچه در ادامه می‌خوانید، گزیده این سخنرانی است.

بحث انقلاب در کتاب دکتر بشیریه تحت‌تاثیر توکویل اندیشمند فرانسوی که کتاب «دموکراسی در آمریکا»ی او معروف است مطرح شده است. او به تقلید از توکویل و هانا آرنت انقلاب را به‌معنای ابقای دوباره نظم کهن می‌داند؛ آنچه ریشه‌هایش در گذشته وجود داشته و در انقلاب با فرم جدیدی اتفاق می‌افتد. معنای ضمنی کلمه انقلاب از زمان مشروطه تا به امروز تغییر کرده است. در صحبت من انقلاب به‌معنای ابقای نظم کهن به شکل جدید است. آیا فروپاشی نظام پادشاهی در ایران انقلاب بود؟ انقلاب دموکراتیک بود؟ انقلاب بورژوایی بود؟ انقلاب خرده‌بورژوایی بود؟ قیام بود؟ شورش بود؟ همه پاسخ‌هایی که به این پرسش‌ها داده شده برمبنای بارزکردن یک یا چند عامل بوده که در ذهن ما پس از واقعه به وجود آمده است. نویسنده با این روش و با استفاده از روانشناسی اجتماعی مدرن «با نگاه روبه‌عقب» دست به پیش‌بینی می‌زند. اتفاقی می‌افتد و سپس بر اساس تئوری، ریشه‌های فروپاشی را مشخص می‌کنیم. کتاب «ایران بین دو انقلاب» و انبوهی از مقالات از این جمله است. انسان‌ها وقتی جهان پیرامون برایشان قابل فهم نیست به روایتی استناد نمی‌کنند و به عللی از پشت می‌نگرند و آنها را عمده می‌کنند، بدون اینکه به دقت و زمان وقوع حادثه توجه کنند. واقعه تنباکو در تاریخ ایران یک نمونه است. ما سریع فراموش می‌کنیم کی، در توالی چه اتفاقاتی و به چه دلیل روی داد. خیلی وقت‌ها علت و معلول را جابه‌جا می‌کنیم چون می‌خواهیم جهان را بفهمیم. وقتی فقط پاسخ‌دادن را یاد بگیریم نه پرسیدن را و وقتی عوامل فرعی و اصلی را نتوانیم تشخیص دهیم به دام تئوری توطئه می‌افتیم که ایرانی‌ها، مصری‌ها و یونانی‌ها (صاحبان تمدن قدیمی) به آن دچارند و همیشه عوامل اصلی بیرونی را مقصر می‌دانند. ابراهیم یزدی در مصاحبه اخیر خود گروگانگیری و فروپاشی سلطنت را به اسراییلی‌ها نسبت می‌دهد. عباس امیرانتظام هم در خاطرات خود آمریکایی‌ها را مسبب گروگانگیری می‌داند. یک روایت را می‌گیریم و چیزهایی به آن اضافه می‌کنیم و به اشتباه می‌افتیم. پس ما از طریق دیدن گذشته حال خود را قضاوت می‌کنیم. ما باید به‌دنبال پرسشی باشیم که پاسخ را نابود کند. یعنی به جایی برسیم که راحت بتوانیم بگوییم من نمی‌دانم. در سیاست مثل فوتبال نمی‌توانیم بگوییم می‌دانم. در علم پیش‌بینی می‌کنیم اما در سیاست هیچ‌گاه خودمان را محک نمی‌زنیم و فراموش هم می‌کنیم. اگر به علم انقلاب و پیش‌بینی مجهز بودیم (به‌معنای آزمون و ابطال‌پذیری) می‌توانستیم همیشه انقلاب را پیش‌بینی کنیم. اما سیاست گاهی همانند خرافه می‌شود و خطای خود را فراموش می‌کنیم. دکتر بشیریه این کتاب را از پیش از فروپاشی شروع می‌کند و در ۱۹۸۲ تمام می‌کند. روزگاری که بنی‌صدر رفته و اعضای حزب توده دستگیر شده‌اند او بعد التحریر را می‌نویسد و فاش می‌کند الگوی انقلاب الگوی توکویل و هانا آرنت بوده است. جمله توکویل که در آغاز دهه ۱۹۸۰ در دانشگاه‌های دنیا احیا شده و کتاب او راجع به انقلاب فرانسه بازبینی شده بود در آن کتاب به این نتیجه می‌رسد که هرگاه نظام خودکامه‌ای تصمیم بگیرد به اتباع خود آزادی بدهد به‌سرعت دچار فروپاشی می‌شود و نظام شاهنشاهی هم به همین دلیل دچار فروپاشی شد. این امر به شکلی پیش می‌رود که نظم جدید بازسازی شود. توکویل نشان می‌دهد انقلاب فرانسه هم قابل پیش‌بینی نبود چون علوم سیاسی به علوم دقیقه نزدیک نمی‌شوند. عوامل سیاسی هیچ‌گاه قابل پیش‌بینی نیستند. فقط می‌توانیم برگردیم و توجیه کنیم و دلایل آن را به امروز هم تعمیم دهیم.

بهتر است دایما به الگوها و به خودمان شک کنیم که گذشته چیست و آنچه فهم می‌کنیم کدام بخش از گذشته است. بهتر است گاهی بگوییم نمی‌دانیم یا گفته ما مستند به شواهد و قراین باشد. ما با انواع مختلف رویکردها مواجهیم. یک رویکرد این است که انقلاب وقتی اتفاق می‌افتد که فشار خودکامه کم شده و امکان بسیج توده‌ها فراهم آید. این حرف توکویل و کتاب دکتر بشیریه است. در فصل دوم رویکردی مطرح می‌شود که انقلاب‌ها وقتی اتفاق می‌افتند که گروه‌های مخالف، نیرو و قدرت بسیج منابع دارند و می‌توانند با آنها مردم را حول هدفی جمع کنند. عباس میلانی در کتاب «شاه» جمعیت شرکت‌کننده در انقلاب را ۱۱درصد می‌داند. بشیریه ۱۰درصد می‌گوید. در انقلاب فرانسه این عدد زیر هفت‌درصد بوده است و بلشویک‌ها هم هیچ‌گاه اکثریت نبوده‌اند. لنین می‌گوید گروه اقلیت متشکل می‌تواند اکثریت را قانع کند. بسته به اینکه چه جناحی سود می‌برد روایت خود را پیش می‌بریم. توطئه زمانی به ذهن می‌چسبد که ما دچار سفسطه نتیجه بشویم و سناریو پلیسی را به‌جای سناریو سیاسی جا بزنیم.